

● مهری ماهوتی
● تصویرگر: شیوا ضیایی



آلو، آلو...

صدای دزدگیر ماشین، بلند شد. مامان ریزه از خواب پرید و داد زد: «دزد... دزد ماشین!»

بابا ریزه از جا پرید. به کوچه دوید. کوچه شلوغ شد. مامان ریزه دنبال چیزی می گشت تا دزدگیر را خاموش کند. بابا ریزه، دزد را گرفت. نمی گذاشت که او فرار کند. ریزه میزه گفت: «حالا من چه کار کنم؟»

صدایی توگوشش گفت: «بدو بدو ریزه میزه. چاره‌ی کار، رو میزه.»

ریزه میزه دوید. گوشی تلفن را برداشت و شماره گرفت: ۱۱۰

آلو، آلو... آقای پلیس! دزد آمده،

دزد ماشین! کمک... کمک... کمک کنید!

